

هُوَ الْعَلِيمُ

شرح حدیث

عَنْوَانِ بَصَرِي

مجلس هشتم

سید محمد حسن طهرانی

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

و صلى الله على سيدنا و نبينا أبي القاسم محمد

و على آله الطيبين الطاهرين و اللعنه على أعدائهم أجمعين

بحث راجع به روایت شریفه عنوان بصری بود. حضرت فرمودند: إني رجلٌ مطلوبٌ و مع ذلك لي أورادٌ في كُلِّ ساعه من آناء الليل و النهار، فلا تشغلني عن وِردِي و خذ عن مالِك و اختلف إليه كما كنت تختلف إليه «من فردی هستم که مطلوب دستگاهم. مورد نظر دستگاه هستم و ارتباط با من ممکن است مشکلاتی را برای من و شما به وجود بیاورد و علاوه بر این، اورادی من در هر ساعتی از شب و روز دارم. اذکاری در هر ساعتی از لیل و نهار، من دارم. مرا از وِردم مشغول نکن و چنانچه سابق، پیش مالک - مالک بن انس - می رفتی و از او مطالب را می گرفتی، الآن هم به مالک مراجعه کن و مطالب را از او بگیر.»

عرض شد که این کلام حضرت که می فرماید: و مع ذلك لي أورادٌ في كُلِّ ساعه من آناء الليل و النهار، معنایش یعنی چه؟ حضرت می فرماید: من در شبانه روز اورادی دارم، اذکاری دارم. مگر حضرت هم باید ذکر و وِرد بگوید؟ مسائلی در اینجا مورد توجه قرار می گیرد؛ یکی اینکه: اصلاً وِرد و ذکر چه معنا دارد؟ و لزوم آن برای سالک به چه نحو است؟ مطلب دوم اینکه: ذکر تا چه حدی مطلوب است؟ و تا چه مرتبه و مرحله ای ذکر و وِرد برای انسان و برای سالک مُمَدَّ است؟ و آیا انسان در همه احوال و همه مراتب، محتاج به ذکر است یا ممکن است در بعضی از مراتب بی نیاز باشد؟ و از همه مهمتر، مگر این ذکر مقدمه برای کمال نیست و سالک وقتی به مرحله کمال می رسد، دیگر این مقدمه را چه نیازی دارد که اعمال کند؟ خصوصاً اینکه شخصی مثل امام علیه السلام باشد؟! امام صادق علیه السلام که اکمل از همه کُمَلین و اَتَم از همه افرادی است که به مرحله تمامیت و به مرتبه ولایت رسیدند؛ در عین حال حضرت می فرماید: لی أورادٌ في كُلِّ ساعه من آناء الليل و النهار. «من در هر ساعتی وِرد دارم؛ ذکر دارم.» امام برای چه دیگر ذکر می گوید؟ امام برای چه وِرد می گوید؟ اینها مطالبی است که باید در حول و حوشش صحبت شود.

حقیقت مسأله این است که «وِرد» در لغت به معنای آن چیزی است که داخل در چیز دیگری بشود؛ از «وَرَدَ؛ يَرُدُّ؛ وِروداً» یعنی وارد شدن. اسم مصدرش به معنای وِرد است. اگر شخصی وارد منزلی بشود می گویند: وَرَدَ فِي الْبَيْتِ؛ وَرَدَ فِيهِ. در اینجا اذکاری را که انسان آن اذکار را بر زبان می آورد، آن اذکار چون وارد می شود به واسطه تلفظ، یا به واسطه خلق و ایجاد نفس در عالم فکر و در عالم سر - که مراتبی دارد، حالا بعد مراتب آن عرض می شود - این اذکار وارد در قلب می شود و وارد در سر انسان و باطن انسان می شود؛ از این

نقطه نظر به اینها ورد گفته می‌شود. یعنی جنبه ورود دارد. فقط لقلقه لسان و گردش زبان نیست. وقتی انسان یک ذکری را می‌گوید، این ذکر وارد می‌شود در قلب او و تأثیر می‌گذارد در او و عوض می‌کند قلب او را و نفس او را دگرگون می‌کند، تغییر می‌دهد و الا اگر اینکار را انجام ندهد فایده‌ای ندارد. چه فرقی می‌کند: شما یک شعری را همین‌طور تکرار کنید یا اینکه فرض کنید من باب مثال ذکر مبارک لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ را همین‌طور بگوئید؟ فرقی نمی‌کند. هر دو گردش زبان است و حرکت دهان. و اما اینکه این ذکر چه تأثیری دارد و چگونه موجب می‌شود که قلب و سر انسان متحول بشود و متغیر بشود و منتهای این ذکر چیست؟ و غایت از این ذکر چیست؟ و هدف از این ذکر چیست؟

او این است که ما در مرتبه‌ای از مراتب کثرت و جهل گرفتار هستیم. هر شخصی بهتر از دیگری، به خصوصیات خود و به صفات خود اطلاع دارد. عالم توحید، عالم وحدت است. عالم توحید، عالم بی‌رنگی و یک‌رنگی است. عالم توحید، عالم نور و رفع کدورت و ظلمت است. عالم توحید، عالم رفع انانیت و خود محوری و کثرت است. عالم توحید، عالم بهجت و یگانگی و طرد هر گونه حیثیت و شأنیت استقلالی کثرتی است. این عالم، عالم توحید است. عالم توحید، عالم کمال محض و بهاء محض است. درست شد، این عالم، عالم توحید است. این مرتبه، مرتبه توحید است، این موقعیت، موقعیت توحید است. ما در چه مرتبه‌ای هستیم؟ در مرتبه انانیت؛ مخالف با توحید؛ مقابل با توحید. در مرتبه خود محوری؛ مخالف با توحید. در مرتبه استقلال؛ مخالف با توحید. در مرتبه جلب منافع برای خود و سلب منافع از دیگران؛ مخالف با توحید. در مرتبه طرد دیگران و بزرگ منشی و ترفع؛ مخالف با توحید. یعنی آنچه که از حقائق توحید و خصوصیات توحید و آثار توحید ما در نظر بیاوریم، می‌بینیم نقطه مقابلش در عالم کثرت و در دنیا و به حسب ظروف در افراد قرار دارد. در عالم توحید، در آنجا همه منافع، همه، مندرک در یک ذات است و اوست که تقسیم می‌کند؛ همه آثار.

می‌گویند مولانا به شاگردانش دستور داده بود که اینها بروند کار کنند. در سلوک، کار کردن یکی از اصول و از مبانی اولیه برای سلوک است. خدا از آدم بیکار بدش می‌آید. مثلاً فرض کنید یک نفر نشسته در منزل و من باب مثال مقرری هم برایش بیاید و این نرود کار انجام بدهد. خداوند از این آدم بدش می‌آید. خدا می‌گوید باید بروی کار بکنی یا درآمد داشته باشی یا نداشته باشی؛ آن دیگر دست من است. نشستن در منزل و مقرری برای انسان برسد، این عمل مخالف با سلوک است. حالا انسان باید برود کار انجام بدهد، یا اینکه چیزی بدست می‌آورد یا بدست نمی‌آورد، آن دیگر دست انسان نیست و به انسان ربطی ندارد. مولانا هم به شاگردانش گفته بود که: باید بروید کار انجام بدهید؛ منتهی این طور، به این کیفیت - حالا اصلاً این مسائل همه دیگر متروک شده. اصلاً تعجب می‌کند انسان چطوری ممکن است یک همچنین چیزهایی باشد؟! - اینها می‌رفتند کار انجام می‌دادند، هر کی بنا بر آن اشتغالی که داشت؛ تا شب هر چی گیر می‌آوردند، همه را

می آوردند یک سفره‌ای داشت جلویش، همه را می ریختند توی آن سفره؛ هر کی. او هم برمی داشت همه را قاطی می کرد؛ معلوم نبود این چقدر آورد، آن چقدر آورد، هیچ چیزی بدست نمی آمد. بعد نگاه می کرد می دید فرض کنید که شخصی پنج نفر عائله دارد، چهار نفر، چقدر حالا فرض کنید - من باب مثال می گویم - کرایه خانه اش چقدر است؟ معاشش چقدر است؟ بچه اش مریض است؟ بر می داشت یک مشت از این به این می داد، می گفت: این مال امشب تو، برو مثلاً... او نگاه می کرد می دید که مثلاً فرض کنید که زن دارد، دو تا بچه دارد، مخارجش کمتر است، یک خرده کمتر به تو می داد؛ این هم مال تو، همینطور و تقسیم می کرد و دیگر خلاصه همه را می تکاند و آنها هم می رفتند منازلشان. این می شود توحید. این جریان، یک جریان چیه؟ جریان توحیدی است. حالا آنی هم که رفته کار کرده، شاید هیچ چیز گیر نیاورده، می آمد دستش را خالی می کرد توی سفره، می گفت: ما امروز چیزی پیدا نکردیم.

- پیدا نکردی، نکن، مگر تقصیر تو بوده؟ تو که کارت را انجام دادی.

آن وقت آنی که کار می کرد، می آورد چکار میکرد؟ از آن بر می داشت به این که کار نمی کرد - یعنی کار انجام داده ولی چیزی به دست نیاورده - برمی دارد به این می دهد. این جریان، جریان توحید چی می شود؟ جریان توحید است. وقتی که ما با روایت برخورد می کنیم. به یک روایتی که: در زمان ظهور حضرت بقیة الله، ارواحنا فداء و عَجَّلَ اللهُ تَعَالَى فَرَجَهُ الشَّرِيف، مؤمن می آید دست می کند در جیب مؤمن و هر چه بخواهد برمی دارد. دیگر تعجب نمی کنیم. چرا؟ چون حضرت، توحید را در جامعه محقق می کند. حضرت می آید آن حقائق توحیدی را، آنها را می آورد انجام می دهد. پس حضرت کاری انجام نمی دهد. آن کاری که حضرت انجام می دهد، خلاف نیست. ما داریم خلاف انجام می دهیم. آن دارد کار حق را انجام می دهد. آن دارد کار صحیح را انجام می دهد. این می شود یک جریان، جریان چی؟ جریان توحید. خدمت به خلق، خدمت به مردم. در توحید، همه افراد، نسبت به حق و حضرت حق علی السواء هستند؛ عالم، کت شلواری، جاهل، بی سواد، پزشک، مهندس، بقال، تاجر، زارع، همه افراد، همه اینها، ارتباطشان نسبت به حضرت حق، ارتباط، ارتباط متساوی است. به نحو توائمی، نه به نحو تشکیک؛ بنابر اصطلاح طلاب. اینها همه با آن چی دارند؟ ارتباط دارند. به همان اندازه که خداوند متعال ارتباط دارد با پیغمبر اکرم، به همان اندازه ارتباط دارد با یک فرد عادی؛ هیچ فرقی نمی کند. او خودش را بالا برده و توانسته بیشتر استفاده کند؛ ولی از ناحیه علت، ارتباط، ارتباط متوائمی است؛ متساوی است. فرقی نمی کند. پس بنابراین خدمت به مردم و خدمت به خلق، و رفع احتیاج خلق، یکی از صفات پروردگار است. یعنی همانطوری که خداوند متعال نسبت به همه خلائق افاضه او، افاضه عام است و فرقی بین یکی و دیگری نمی گذارد الا به حسب آن مرتبه‌ای که خود او، آن مرتبه را بالا برده و توانسته بیشتر استفاده کند. او فرقی نمی گذارد. او نمی آید امتیاز قائل بشود بین یکی و بین دیگری؛ امتیاز قائل نمی شود. در آنجا امتیازی نیست. در آنجا میزی نیست. در آنجا تفاوت و اختلافی در توحید نیست.

اما اینجا که می‌آییم می‌بینیم اختلاف است. من چون این رفیقم است، می‌روم پیشش، کمک بهش می‌کنم، به او سر می‌زنم و به او رفت و آمد دارم؛ اما او چون رفیق من نیست، اصلاً اعتناش نمی‌کنم، اصلاً به او سر نمی‌زنم و در رفع حوائج او بر نمی‌آیم. این خلاف است.

چندی پیش یکی از دوستان عزیزمان، جناب آقای دکتر سجّادی، من ملاقاتی باهاش داشتم مدّتی پیش، یک قضیه خیلی جالبی را از مرحوم آقا نقل می‌کرد. می‌گفت: یک روز خدمت مرحوم آقا، من سؤال کردم؛ گفتم: آقا! ما در امریکا، در بیمارستانها می‌دیدیم این پرستارها و این نرس‌ها خیلی به مریضها می‌رسند، خیلی اخلاق خوب دارند، خیلی درصدد رفع نیاز آنها و احتیاج آنها هستند. مریض تا یک چیزی نگفته فوراً اینها به کمک او می‌آیند. تا یک چیزی را هنوز تقاضا نکرده در اختیارش قرار می‌دهند. با اخلاق خوب، با روش خوب، با برخورد خوب، همیشه مریض را، راضی نگاه می‌دارند. اما ما اینجا اسم خودمان را شیعه امیرالمؤمنین می‌گذاریم، با چشم خودم من می‌بینم تو سر مریض داد می‌زنی، فریاد می‌زنی: برو گم شو! برو روی تخت بخواب! برو نمی‌دانم چکار بکن! هی من به این نرسها می‌گویم: آخر با مریض خوشرفتاری کنید! با مریض...! این مریض است، اختیار ندارد، چیز ندارد. اینها گوش نمی‌دهند. می‌گفت: مرحوم آقا در آمدند به من گفتند: شیعه امیرالمؤمنین همانها هستند، نه اینها، نصاری. مرحوم آقا شوخی که نمی‌کند. شیعه امیرالمؤمنین چیست؟ این که برخلاف روش حضرت بیاید عمل کند؟ این شیعه نیست. یعنی چه؟ یعنی آن نصرانی که دارد الآن با این مریض بیچاره که دستش از همه چیز کوتاه است و اختیار خودش را ندارد و اخلاقش، اخلاق تند است - مریض است دیگر، مریض که قابل برای سرزنش و توبیخ نیست -، دارد با این با لطف عمل می‌کند، با مدارا عمل می‌کند. الآن آن زن، در آن حالت که دارد به این مریض می‌رسد، مظهر اسم رحمانیت و رحیمیت پروردگار واقع شده. به این مقدار الآن خودش را به توحید نزدیک کرده است. به این مقدار الآن خودش را به عالم وحدت و عالم بسط، آمده نزدیک کرده و چون لوادار توحید وجود مقدس امیرالمؤمنین علیه‌السلام است و چون پرچم‌دار توحید وجود مبارک علی بن ابی طالب است پس بنابراین بخواهد یا نخواهد - شاء أو لایشاء - در تحت لوا و ولایت امیرالمؤمنین علیه‌السلام قرار گرفته. روز قیامت همین علی می‌آید دست این را می‌گیرد. آنوقت ما نه.

اگر یاد شریف رفقا باشد من در چند جلسه قبل یادم است در طهران عرض کردم که اصلاً سلوک یک معنای دیگری دارد. سلوک یعنی عمل بر طبق آنچه که انسان حقّ تشخیص می‌دهد و عمل کند. این را می‌گویند سلوک. منتهی در اینجا ما یک معیارهایی داریم که وقتی در آن طرف قضیه می‌رویم، می‌بینیم معیارها تفاوت پیدا کرد. حسابها عوض شد. مطالب تغییر پیدا می‌کند. آن کسی که دنبال حقّ می‌رود در آن موقعیتی که به دنبال حقّ است در آن موقعیت، شیعه امیرالمؤمنین است. در آن وقتی که متحقّق به حقّ است در آن موقع شیعه امیرالمؤمنین است. امیرالمؤمنین چه می‌گوید؟ امیرالمؤمنین می‌گوید: در هر قدمی که می‌خواهی بروی،

آن قدمت را با تأمل بردار؛ با فکر بردار. آن قدمت را با تعقل بردار و حرکت کن. به دنبال شعار نرو. به دنبال هیاهو حرکت نکن. مسحور شخصیت فرد نباش. انسان اگر مسحور شخصیت یک شخصی بشود، قوه عاقله او از بین می‌رود. بسیاری از افراد هستند مطالبی را که انجام می‌دهند ولو اینکه مطالب، مطالب حق است، چون مسحور شخصیت واقع شدند، دارند دنبال حق می‌روند. این فایده ندارد. هیچ ارزشی ندارد. انسان در یک موقعیتی قرار بگیرد که قوای عاقله او، تصمیم گیرنده نباشد بلکه احساسات برای انسان تصمیم می‌گیرد. امیرالمؤمنین می‌فرماید این فایده ندارد. این اثر ندارد. در اصطلاح امروز به این عمل می‌گویند: کاریزما، کاریزما می‌دانی یعنی چی؟ یعنی موقعیت یک شخص، جوری انسان را فریفته کند که من حیث لا یَشْعُر انسان بر طبق دلخواه آن شخصیت عمل بکند. این فایده ندارد. شخصیت، انسان را برآید، نه تعقل و نه تفکر.

می‌گویند بعضی از این خواننده‌های خارجی که می‌آیند و می‌خوانند در مجالس لهُو و لعب، می‌گویند اینها، شخصیت اینها، جوری افراد را تحت تأثیر قرار می‌داد که خیلی از اینها، حاضر بودند خودشان را در اختیار این خواننده قرار بدهند؛ از همین زن‌ها و چه بسا بعد از مدتی از آنها اگر سؤال می‌شد، می‌گفتند: ما اصلاً هیچی نفهمیدیم و هیچ متوجه نبودیم و راست هم می‌گفتند. یعنی چنان شخصیت آن گوینده و خواننده جذب می‌کرد اینها را، که بدون هیچگونه اختیاری، اینها در یک همچنین مرتبه‌ای واقع می‌شدند. در احوالات آن رهبر قبلی و سابق چین - مائو - در آنجا من یک وقت می‌خواندم که نوشته بودند که ایشان هر شب را با یک نفر می‌گذراند. آن هم شوهر نکرده و دوشیزه می‌گذراند. این نه از این باب بود که این‌ها به زور و به جبر و به اجبار تحمیل می‌کردند بر افراد یک همچنین مسأله‌ای را. نه اینطور نبود. شخصیت چنان مقهور می‌کرد اینها را که اصلاً اینها در قبال یک همچنین قضیه‌ای بدون اختیار بودند. با کمال میل و با کمال رغبت و انگار اصلاً به عرش سفر کردند. وقتی می‌دیدند یک رهبر چین، رهبر یک مملکت یک میلیارد جمعیتی، یک همچنین شخصی، اصلاً ذهن اینها و فکر اینها ربوده می‌شد و این بسیار مسأله مهمی است که چه نحوه تبلیغات می‌آید اختیارات انسان و عقل انسان را می‌رباید، به نحوی که انسان خود را مقهور آن شخصیت می‌بیند و هیچگونه تملکی نسبت به اعمال و افعال خودش ندارد. یکی از همین مسائل که نقل می‌کنند، راجع به هیتلر نقل می‌کنند. می‌گویند یک عده جوان، نوجوان را تربیت کرده بود، مراهق، غیر بالغ و جوری اینها را تربیت کرده بود که اینها نارنجک به دست می‌گرفتند و زیر تانک می‌رفتند و با ارتش متفقین اینها می‌رفتند و وسائل آنها را منهدم می‌کردند. وقتی که آنها هجوم آورده بودند در برلن و دیگر آن روزهای آخر بود که دیگر نزدیک بود دیگر به آن ساختمانی که خودش در آنجا بود برسند، این به واسطه همین بچه‌های نابالغ، چند روز جلوی حمله متفقین را گرفته بود. آیا این عمل فی حد نفسه صحیح است؟ یعنی فرض بکنید حالا یک بچه‌ای که من باب مثال هیچ چیز حالیش نیست و این در تحت تأثیر قوای تبلیغی یک نفر قرار بگیرد و بعد بیاید و خودش را فدا کند. خودش را به زیر مسلسل ببرد. خودش را به زیر تفنگ ببرد. خودش را به زیر تانک ببرد و از بین

ببرد.

حالا از نقطه نظر عقل و میزان تعقل، چه جایگاهی ما می‌توانیم برای این عمل تصویر کنیم؟ این ارزشی ندارد. الان بعضی از انواع موسیقی‌ها است که این موسیقی را پخش کنند، انسان بیخود می‌شود و اصلاً اختیار از کف می‌دهد و بدون اینکه خودش متوجه بشود، خود را در یک موقعیت هلاکتی قرار می‌دهد. خب این فایده‌ای ندارد. مثل این است که شما یک نفر را هیپنوتیزم کنید، منیتیزم کنید، اختیار و قدرت را از او بگیرید و بعد او را بفرستید: «برو اینکار را انجام بده!» و اصلاً یکی از احکام شرعی که ما داریم این است که اگر یک شخصی بیاید این عمل را انجام بدهد، آن مباشر - یعنی آن فاعل - را هیچ کاریش نمی‌کنند؛ هیچی؛ بلکه آن شخصی که مسبب بود آن را می‌گیرند اعدامش می‌کنند و آن را ازش فرض کنید که دیه می‌گیرند. او را قصاصش می‌کنند. آن را آن مسائل جزائی که مترتب بر آن عمل هست، آن را نسبت به او انجام می‌دهند. چرا؟ چون این مباشر اختیار ندارد. مثل یک دیوانه‌ای که می‌رود یک عملی را انجام می‌دهد. مثل یک فرد خوابی که توی خواب بلند می‌شود. هستند بعضی‌ها که در خواب بلند می‌شوند و می‌روند فرض کنید که - خود من دیدم بعضی‌ها را - بلند می‌شوند حتی لباسشان را می‌پوشند؛ نمی‌فهمد؛ لباسشان را می‌پوشند، از منزل می‌آیند بیرون، می‌روند، برمی‌گردند. حالا اگر یک شخصی در خواب بلند شد و رفت و یک نفر را کشت. هیچ کاریش ندارد شرع. نه دیه می‌گیرند - البته دیه بر عاقله است، دیه باید بپردازند - ولی این را اصلاً قصاصش نمی‌کنند. تقصیر ندارد. اگر دیوانه‌ای بدون تفریط کسی، بیاید یک عملی را در خارج انجام بدهد، کاریش ندارند، عقل ندارد، اختیار ندارد. این هم همین است. شما بردارید فرض کنید که با یک آهنگ مهیجی، یک نفر را تحریک کنید بدون اختیار برود یک عملی را انجام بدهد. خب این ارزشی ندارد. عمل انسان باید روی عقل باشد. روی اختیار باید باشد. انسان در مواجهه فرض کنید که با یک شخصیتی در تحت تأثیر آن شخصیت، می‌بینیم مردم گاهی می‌آیند همینطوری گریه می‌کنند: «آی...» تو سرشان می‌زنند، گریه می‌کنند، داد، بیداد، فرض بکنید که...، چیه؟ فرض کنید که از این شخصیت خوششان آمده، از این چیز...، حالت رفتی برای آنها پیدا می‌شود. حالا بین این و بین غیر این چه فرقی می‌کند؟ آیا واقعاً من که منقلب به این حال شدم، آیا واقعاً به کُنه و خصوصیات شخصیتی و باطنی او دسترسی پیدا کردم؟ یا اینکه نه؛ برای من آمدند تعریف کردند، مسأله را فرض کنید جور دیگری بیان کردند، خصوصیت به نحو دیگری بیان کردند، من متحول شدم. این فایده ندارد. این تحول با یک موقعیت دیگر عوض می‌شود و از بین می‌رود. این فایده ندارد.

چرا می‌گوییم جریان کربلا، اسوه برای همه است؟ چرا؟ چرا هیچ جریان دیگری نمی‌تواند به جای کربلا بنشیند؟ چون از آن طفل نابالغ تا پیرمردی مانند مسلم بن عوسجه و حبیب بن مظاهرش، با فکر جلو رفته. نه اینکه تحت تأثیر شخصیت امام حسین قرار بگیرد. آن فایده ندارد. ارزش ندارد. امام حسین در روز عاشورا به اصحابش و به نزدیکانش فکر داد، فکر تزریق کرد، عقل تزریق کرد، اختیار تزریق کرد. حضرت قاسم

علیه السلام با تحت تأثیر و احساسات به میدان نرفت. حقیقت مرگ و لذت مرگ را با جاناش احساس می کرد؛ لذا در جواب سیدالشهداء علیه السلام عرض کرد: **أَحْلِي مِنَ الْعَسَلِ** «از عسل برای من شیرین تر است» یک چیزی را می فهمید که می گفت: **أَحْلِي مِنَ الْعَسَلِ**.

اصحاب سیدالشهداء علیه السلام در روز عاشورا آن واقعیّت و حقیقت ولایت سیدالشهداء را با تمام وجودشان ادراک کردند. مگر کسی ادراک بکند، می تواند دست بردارد؟ دیگر نمی تواند دست بردارد. تحت تأثیر واقع نشدند. چنان در مرامشان متصلّب و سفت بودند که اگر کوهها می جنبید آنها نمی جنبیدند. این ارزش دارد. اما امام حسین بیاید اینها همه را هیپنوتیزم بکند. فایده ای ندارد. خب دیگران هم می کنند. مگر نمی کنند؟ تحت تأثیر شخصیت سیدالشهداء واقع بشوند خودشان را به قلب لشکر بزنند. فایده ای ندارد.

در جنگ جمل این اصحاب کور عائشه، اینها تحت تأثیر شخصیت عائشه واقع شدند دیگر. آقا! می آمدند جلوی جمل عائشه خودشان را قربانی می کردند؛ که چی؟ زن پیغمبر از بین نرود: «ای وای زن پیغمبر آمده درمیدان.» «ای وای آسمان به زمین رسیده.» «ای وای نمی دانم چه شده.» «ای وای...». آنوقت شما ببینید اینها چه تبلیغاتی را شروع کردند. اولاً: مبلّغین آنها، ریش درازهای آنها، از صحابی بزرگ، جناب طلحه و زبیر - آقا، طلحه و زبیر کم نبودند. طلحه و زبیر از مجاهدین درجه یک صدر اسلام بودند - ریش سفیدها، عمامه بزرگها، تسبیح به گردن ها. یکی طلحه، یکی زبیر، این دو تا، دو تا رکن اساسی این جنگ به خیال خودشان، احقاق حق و قیام بر علیه عثمان و خون عثمان و نمی دانم گرفتن مظلومه و اینها بودند دیگر. این، این طرف. از آن طرف آمدند چه کار کنند؟ گفتند: یکی را پیدا بکنیم که ما بتوانیم پشت سرش بتوانیم سینه بزنیم، بتوانیم هر کاری می خواهیم بکنیم. آن عایشه بدبخت بیچاره را که هم در زمان رسول خدا توطئه گر بود، هم بعد از رسول خدا. آن را آوردند و سوار بر شتر کردند و چه کار کردند؟ و در همه شهرها و در همه افراد به نام **أُمّ المؤمنین - «مِنَ عَائِشَةَ، أُمّ المؤمنین، زَوْجَهُ رَسُولَ اللَّهِ»** - نامه می دادند. نامه هایی که عائشه می داد به افراد، اینها خیلی مهم است اینها برای ما مهم است. تاریخ برای ما خیلی مهم است. به نام عائشه، **أُمّ المؤمنین**، **زَوْجَهُ رَسُولَ اللَّهِ**. آقا زن پیغمبر در این جا آمده جلو، ول کنید علی را، علی کیست؟ علی پسر عموی پیغمبر است. دامادش است. زن پیغمبر؟! زن پیغمبر کجا، پسر عموی پیغمبر کجا؟! آقا همین حرفها مردم را گول زد؛ همین ها. نامه می دادند برای افراد که بیااید و ببینید زن پیغمبر آمده و دارد خونخواهی عثمان را می خواهد بکند. «این علی این طور است؛ این علی این طور است.» آن وقت تهمت بر علی: علی عثمان را کشته. آخر ای نابکار! تو که خودت قبل از اینکه این عثمان کشته بشود چون حقوق را قطع کرده، خودت می گفتی: **أَقْتُلُوا النَّعْثَلُ فَقَدْ كَفَرَ** «این نعثل یهودی را بکشید. این کافر شده.» - نعثل اسم یک یهودی شل بود و عثمان را از این جهت به او تشبیه می کرد، زیرا پای او نیز لنگ می زد - این را بردارید بکشیدش. این کافر شده. چرا؟ چون

سهمت را از بیت‌المال آن مقداری که عمر داده بود، نداده بود؟ حالا چی شده؟ یک دفعه به خونخواهی عثمان بلند شدی. چرا؟ چون علی زمام را بدست گرفته. آنوقت زوجه رسول خدا بلند می‌شود می‌آید تهمت می‌زند بر کی؟ بر داماد رسول خدا. مردم را می‌شوراند. بر علیه حق، مردم را می‌شوراند. تمام این‌ها مال چیه؟ مال دنیا، دو روز دنیا. اینها آمدند پشت عائشه مردم را جمع کردند. آخر مردم الاغ، چه می‌فهمند؟ آخر ای الاغ! آن پیغمبر بود که آیه آمد باید از او امرش اطاعت کنی. کدام آیه آمده باید دنبال زن پیغمبر بروی؟ کدام آیه؟

عین همین جریان بعد از حضرت موسی اتفاق می‌افتد. زن حضرت موسی - صفورا، دختر شعیب - آمد در مقابل وصی حضرت موسی، آمد چه کار کرد؟ در مقابل شمعون آمد - چون بنابر بعضی از اخبار حضرت هارون قبل از حضرت موسی از دنیا رفته بود و قبر حضرت موسی در کنار قبر هارون، برادرش، است - شمعون وصی حضرت موسی، صفورا در مقابل این آمد چه کار کرد؟ قیام کرد. آقا مردم را جمع کرد، لشگری ترتیب داد و وقتی شمعون بر صفورا دست یافت، او را در راه خدا رها کرد و گفت: حساب تو با خداست.

عین همین جریان برای امیرالمؤمنین اتفاق می‌افتد. خیلی عجیب است؟ اینی که پیغمبر اکرم فرمودند: تمام آنچه که در قوم موسی اتفاق افتاد، در قوم من اتفاق می‌افتد. حتی یا علی! - فرمود پیغمبر اکرم - آن جریاناتی که بعد از موسی اتفاق می‌افتد، تمام آن جریانات، برای تو ای علی! اتفاق می‌افتد. اشاره به همین جریان عائشه بود که بعد از من، زن من می‌آید لشکر جمع می‌کند و در مقابل تو می‌ایستد و وقتی امیرالمؤمنین علیه‌السلام بر عائشه ظفر پیدا کرد، فرمود: و أَمَّا عَائِشَةُ فَقَدْ أَذْرَكَهَا ضَعْفُ أَمْرِ النِّسَاءِ وَلَهَا بَعْدَ ذَلِكَ حُرْمَتُهَا الْأُولَى وَالْحِسَابُ عَلَى اللَّهِ¹ «حرمتش همان حرمت، به جای خودش محفوظ، حساب هم بر عهده خدا.»

خودت هر چه میدانی. آن وقت این افراد آمده بودند دور این عائشه، دور جمل عائشه، خودشان را قربانی می‌کردند. امیرالمؤمنین علیه‌السلام دید این ملت کالأنعام همین طوری دارند خودشان را می‌کشند. گفت چاره کار چیست؟ گفت چاره کار را بگذارید، این عائشه را دَمَرِش کنیم این عائشه را بیندازیم که این مردم نمیرند؛ این بیچاره‌ها نمیرند. گفت: بردارند شتر عائشه را پی کنند. وقتی که شتر را پی کردند، همه متفرق شدند و گذاشتند اَلْفَرَار. گروه فرار کردند. این ملت اینطورند. حالا این علی، شخصیت علی، این همه پیغمبر راجع به علی توصیه کرده، این همه راجع به علی مطلب فرمود، تمام اینها از بین می‌رود؛ اما عائشه، زوجه رسول الله! زن پیغمبر!... این چیست؟ این همان کاریزماست. این می‌آید چه می‌کند؟ می‌آید آن شخصیت تمام عقول آنها را می‌پوشاند. اختیار آنها را همه را می‌آید می‌پوشاند. عقلش را می‌آید می‌گیرد. وقتی عقل را گرفت، دیگر چیزی باقی نمی‌ماند.

1- اصل روایت: «وَأَمَّا فَلَانَهُ فَأَذْرَكَهَا رَأَى النِّسَاءِ، وَضَعْنُ غَلَا فِي صَدْرِهَا كَمِجَلِ الْقَيْنِ، وَلَوْ دُعِيَتْ لَتَنَالَ مِنْ غَيْرِي مَا أَتَتْ إِلَيَّ، لَمْ تَفْعَلْ. وَلَهَا بَعْدَ حُرْمَتِهَا الْأُولَى، وَالْحِسَابُ عَلَى اللَّهِ تَعَالَى.» نهج البلاغه، خطبه 156

آن وقت حق را می‌آید توجیه می‌کند. صدق را می‌آید توجیه می‌کند. کذب را می‌آید توجیه می‌کند. افتراء را می‌آید توجیه می‌کند. خلاف را می‌آید توجیه می‌کند. غیر خلاف را می‌آید توجیه... تمام موقعیات، همه می‌شود توجیه. همه می‌شود تأویل. چرا؟ بخاطر اینکه شخصیت آمده گرفته، آمده گرفته و بزرگترین آفت بشر و آفت سیر و سلوک، این، اغفال در شخصیت است؛ شخصیت بیاید انسان را اغفال کند. نه آفاجان، هر کسی یک مرتبه‌ای دارد؛ من الآن در این مرتبه هستم؟ مرا بالاتر از این مرتبه نگذارید؛ اگر گذاشتید خودتان مسئولید. شما در یک مرتبه‌ای هستید، من باید در همان مرتبه چه کار کنم؟ وظیفه‌ام را انجام بدهم؛ اگر انجام ندادم، خودم مسئول هستم. ممکن است برای یک شخصی من عملی را که انجام می‌دهم برای یک فردی نامناسب باشد و غیرصحیح باشد، باید او راه حق را خودش تشخیص بدهد. بله، انسان باید از مشورت با دیگران استفاده کند. از صحبت با دیگران باید استفاده کند. از رفاقت با دیگران باید استفاده کند. اما اینی که بیاییم تحت تأثیر شخصیت کسی واقع بشویم و مطالب خلاف او را صحیح جلوه بدهیم؛ این هم چیه؟ خود گول زدن است؛ خود فریب دادن است. نه، هر چیزی به جای خود. نباید انسان بیخود از کسی انتقاد کند و نباید خلاف دیگری را به دیده حسن نگاه کند. غلط است. حمل به صحت یک معنا دارد، ولی خلاف را، انسان دیگر نباید خلاف را صحیح ببیند. خلاف، خلاف است. فرقی نمی‌کند. امیرالمؤمنین علیه‌السلام این است.

توحید یک خصوصیات و یک آثاری دارد، اما ما وقتی که به خودمان نگاه می‌کنیم می‌بینیم درست برخلاف توحید داریم حرکت می‌کنیم. می‌خواهیم به یک منفعتی برسیم، آن منفعت را برای خود برداریم. اگر از ما سؤال بکنند: آقا! این منفعت را بیا به این بده؛ می‌گوییم: نه! معلوم می‌شود این شخص به توحید نرسیده است. به زن زیبایی می‌رسیم می‌خواهیم آن زن زیبا زوجه خود ما باشد. اما رفیقمان وقتی در کنار ما هست، او هم هنوز زن نگرفته، فرض کنید که ما هم زن نگرفتیم؛ آیا با خودمان هیچ فکر کردیم که این زن زیبایی که دارای این اخلاق است و خصوصیات است و عقیف است و نجیب است، این را اول به رفیقمان بدهیم. هیچ با خودمان این فکر کردیم؟ نه! این می‌شود چی؟ خلاف توحید. یک مالی هست می‌خواهند تقسیم کنند، هی خدا، خدا می‌کنیم قرعه به نام ما بیفتد. حالا ممکن است فرض کنیم رفیقمان احتیاج بیشتر داشته باشد، می‌گوییم: نه! این خلاف چیه؟ توحید. یک منصب و موقعیتی هست که این منصب و موقعیت را هم به من می‌توانند بدهند هم به یک شخص دیگر می‌توانند بدهد ولو رفیقمان نیست. اما بیننا و بین الله می‌بینیم آن شخص لیاقتش بیشتر از ماست، ولی می‌گوییم به ما بدهند. این خلاف توحید. پس ما یک همچین آدمی هستیم. این جهل ما، این مرتبه ما در کثرت و این توحید و این آثار توحید. حالا ما چطوری به این برسیم؟ و از یک طرف می‌بینیم خداوند در وجود ما استعداد برای رفع این نقائص، رفع این جهالتها را قرار داده، توصیه کرده، پیغمبران را فرستاده، اولیاء را فرستاده، دستور داده. اگر انسان مستعد نبود، این کارها را پس برای چه

کرده؟ این کارها را برای ما کرده دیگر. پس معلوم است ما مستعدیم دیگر و الا لغو است و الا باطل است.

وقتی به عقلمان مراجعه می‌کنیم؟ می‌بینیم آقا! این توحید چه عالمی است. آخر مگر ما دیوانه‌ایم که از این عالم و از خصوصیات این عالم بدمان بیاید. مگر اینکه دیوانه باشد. آقا! وارد یک عالمی می‌شویم در آن عالم دیگر نه منیتی هست، نه توئیتی هست، نه مائی، نه تویی، همه سر یک سفره، همه یک کاسه، همه بهاء مطلق، کمال مطلق، جمال مطلق، علم مطلق. مگر یکی دیوانه است که بگوید: نمی‌خواهم. ولی آدم عاقل، اگر فرض کنیم که یک مال بسیاری هست در اینجا، بگوید: من این مال را نمی‌خواهم. دیوانه است. یک علم عجیبی در اینجا ریخته، بگوید: نمی‌خواهم. این دیوانه است. کمال عجیبی در اینجا است، بگوید: نمی‌خواهم. این دیوانه است. پس معلوم می‌شود فطرت ما، خود را می‌کشاند به سمت توحید. فطرت ماست که ما را می‌کشاند به سمت عبودیت، به سمت اطلاق، به سمت رفع حجاب، به سمت رفع انانیت. یعنی وقتی واقعاً ما فکر بکنیم در احوال خودمان، وقتی ببینیم یک زمانی می‌آید که در آن زمان، فرض کنید که من باب مثال آن خصوصیات که راجع به زمان حضرت بقیه‌الله شنیدیم، که واقعاً یک زمانی است که در آن زمان تو و منی وجود ندارد. در آن زمان عدالت، عدالت مطلق است. در آن زمان، دیگر این مسائل ارتباطات و علقه‌ها دیگر همه می‌رود کنار. در یک زمانی است که در آن زمان، اگر فرض بکنید که در منزلتان را هم باز بگذارید، فرض کنید که یک ماه از منزل خارج بشوید، تمام جواهرات دنیا را هم در آن منزل قرار بدهید، کسی اصلاً به آنجا نگاه نمی‌کند. در یک زمانی است که طبق روایاتی که داریم اگر فرض کنید که زیباترین زنها و دختران، سببی از جواهر بر سرش هم بگذارد و از یک شهری به شهر دیگر برود، اصلاً کسی به او نگاه نمی‌کند. واقعاً زمانی برسد که من باب مثال آسایش و آرامش و امنیت و عدالت و در یک موقعیتی باشد که انسان تصوّرش را نمی‌کند. آیا واقعاً ما فطرتمان، ما را به یک همچین موقعیتی تشویق نمی‌کند؟ ما را به یک همچین مسأله‌ای...؟ این چیست؟ این همان کاری است که حضرت می‌خواهد در تحقیق توحید و در ایجاد توحید می‌خواهند انجام بدهند دیگر. تازه حالا اگر حضرت بتواند همه‌اش را انجام بدهد. نه، مقداریش را می‌آورد؛ نه تازه همه‌اش را صددرصد؛ مقداریش را می‌آورد و زمین را فرض کنید که بهشت برین می‌کند. حالا انسان به یک مرحله‌ای برسد که در آن مرحله فقط تجلیات ذاتی حضرت حق است و هیچگونه انانیت و کثرتی در آنجا وجود ندارد. آیا واقعاً اگر یک شخص عاقل باشد، آیا می‌نشیند دست روی دست می‌گذارد و همینطور نگاه می‌کند. یا اینکه به دنبال چاره می‌افتد: چکار کند؟ چه عملی را انجام بدهد؟ چه وسیله‌ای را متشبّث و متمسک بشود برای رسیدن به او؟ آن چیست؟ آن یاد خداست. آن چیزی که انسان را از کثرت می‌کند و به وحدت می‌برد، آن چیست؟ او این است که انسان هی یاد محبوب و یاد مطلوب و یاد خدا را، هی در وجود خودش بیاورد، تا با یاد خدا، یاد کثرت برود بیرون.

یاد خدا می‌آید و این یاد خدا موجب می‌شود که آن یاد کثرت از بین برود و متبدل بشود به یاد خدا. یاد خدا می‌آید و قلب را برمی‌گرداند. فکر را برمی‌گرداند. آن یاد خدا چیست؟ آن ذکر است ... **أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ** **الرعد، 28** معنایش همین است دیگر. به یاد خدا و به ذکر خدا، این دل برمی‌گردد. حالا چطور این ذکر می‌آید تأثیر می‌کند؟ چطور این ورد می‌آید تأثیر می‌کند؟ این دیگر فرصت دیگر امروز برای این نمی‌ماند.

ما در آستانه ماه رجب هستیم. ماه رجب ماهی است که فیوضات پروردگار در این ماه خیلی زیاد است و از کیفیت ادعیه ماه رجب، ما این مطلب را می‌توانیم استفاده کنیم. دعاها ماه رجب با سائر دعاها فرق می‌کند. جنبه توحیدی در این دعاها غلبه دارد؛ در ادعیه ماه رجب. مرحوم آقا - رضوان الله علیه - ایشان قبل از اینکه هر سال ماه رجب می‌آمد، رفقا و دوستانشان را جمع می‌کردند و برای آنها صحبت می‌کردند و از فضائل ماه رجب برای آنها بیان می‌کردند و حتی یادام است خیلی از اوقات، این دعای معروف **خَابَ الْوَافِدُونَ عَلَيَّ غَيْرُكَ وَ خَسِرَ الْمُتَعَرِّضُونَ إِلَّا لَكَ وَ ضَاعَ الْمُؤْمِنُونَ إِلَّا بِكَ وَ أَجْدَبَ الْمُتَجَعُّونَ إِلَّا مِنْ أَنْتَجَعَ فَضْلَكَ، بِأَبْكَ مَفْتُوحٌ...** این دعا را ترجمه و یک شرح اجمالی می‌کردند. به کرات و مراتب من از ایشان شنیدم که قبل از ماه رجب برای دوستان و برای رفقايشان این مسائل را بیان می‌کردند و خیلی تأکید داشتند بر اینکه انسان در این ماه رجب خیلی باید مراقبت کند و مواظبت کند. مراقبه او بیشتر باشد از سایر شهور و ایام و توجه او باید بیشتر باشد و خلاصه فیوضاتی که در ماه شعبان و رمضان حتی نصیب انسان می‌شود، می‌توانیم بگوییم که از ماه رجب منبعث می‌شود و از ماه رجب است که سرایت پیدا می‌کند برای ماه شعبان و ماه رمضان و رجب را «شهر الله» می‌گویند. یعنی اختصاص به خود خدا دارد و جهتش را هم آنطوری که می‌فرمودند و از بزرگان شنیده شده، این است که تجلیات حضرت حق در ماه رجب بیش از سایر ایام است و این روایت **أَلَا إِنَّ لِرَبِّكُمْ فِي أَيَّامٍ دَهْرَكُمْ نَفَحَاتٍ أَلَا فَتَعَرَّضُوا لَهَا وَ لَا تَعَرَّضُوا عَنْهَا** را که از پیغمبر اکرم ظاهراً مروی است، این را مربوط به ماه رجب می‌دانستند. البته خب ممکن است در سایر ایام هم باشد، در سال در بعضی از ایام ولی در ماه رجب این شدیدتر است. روایت پیغمبر اکرم که می‌فرمایند: بدانید که خداوند متعال در هر وقتی از اوقات یک نفحاتی دارد که نفحات خاصه‌ای است و مواظب باشید، پی‌گیر باشید، مترصد و مراقب باشید که خود را در جنب و در کنار این نفحات قرار بدهید و مبدا اعراض کنید و آن غفلت شما موجب بشود که آن نفحه بیاید و به شما نخورد و شما را بهره‌مند و متنعم نکند. این در ماه رجب بیشتر است از سایر شهور.

از مطالبی که خیلی توصیه می‌کردند ایشان برای ورود در ماه رجب، مطلب اول: اعمال شب جمعه اول ماه رجب است که ایشان خودشان هر سال انجام می‌دادند. در آن وقتی هم که در تهران بودند رفقای ما به خاطر دارند که بین نماز مغرب و عشاء آن اعمال «لیله الرغائب» را ایشان انجام می‌دادند و حتماً توصیه می‌کردند که رفقایشان این را انجام بدهند و بسیار این اعمال، اعمال مهمی است. انشاءالله رفقا و دوستان

فراموش نمی‌کنند که حتماً این را انجام بدهند. در روایت داریم که اگر که شخصی ماه رجب بر او داخل بشود و پنجشنبه اول آن ماه را، اولین پنجشنبه را، که البته ممکن است که ما بگوییم این اختصاص به پنجشنبه داخل ماه رجب ندارد، حتی اگر پنجشنبه، آخر جمادی الثانی هم باشد، - یعنی از روایات این اختصاص فهمیده نمی‌شود - حتی اگر پنجشنبه آخر جمادی الثانی هم باشد باز مشمول روایت خواهد بود. پنجشنبه را روزه بگیرد؛ پنجشنبه‌ای که شب جمعه آن، اولین شب جمعه ماه رجب است. مثل همین فرض کنید که شب جمعه‌ای که بعد خواهد آمد که اتفاقاً طبق آن چه که در تقویم حالا باصطلاح نوشتند، پنجشنبه روز اول ماه رجب هم خواهد بود. البته تقویمی. پنجشنبه را روزه بگیرد و در شب جمعه، بین نماز مغرب و عشاء، دوازده رکعت نماز دارد؛ شش تا دو رکعت، مثل نماز صبح، شش تا دو رکعت نماز دارد - در مفاتیح هم نوشته شده - در هر رکعتی بعد از سوره حمد، سه مرتبه سوره **إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ** و دوازده مرتبه سوره **قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ** و بعد از تمام شدن این دوازده رکعت - تفصیلش را در همین مفاتیح نوشته، رفقا می‌توانند نگاه کنند - هفتاد مرتبه: **اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ النَّبِيِّ الْاُمِّيِّ وَ عَلٰی آلِهِ**، بعد سر به سجده می‌گذارند، هفتاد مرتبه: **سُبُوْحٌ قُدُّوْسٌ رَبُّ الْمَلٰٓئِكَةِ وَ الرُّوْحِ**، دوباره سر بر می‌دارد، هفتاد مرتبه: **رَبِّ اغْفِرْ وَارْحَمْ وَ تَجَاوَزْ عَمَّا تَعْلَمُ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيُّ الْأَعْظَمُ**، دوباره سر به سجده می‌گذارد و هفتاد مرتبه: **سُبُوْحٌ قُدُّوْسٌ رَبُّ الْمَلٰٓئِكَةِ وَ الرُّوْحِ** و داریم که خداوند تمام گناهان او را می‌آمرزد و هر حاجتی را که بخواهد، خداوند به او عطا می‌کند. این را خیلی مرحوم آقا تأکید داشتند و به دوستانشان خیلی سفارش می‌کردند.

دیگر از ادعیه‌ای که در ماه رجب هست، دعاهایی است که در مفاتیح هم آمده و یکی از آن دعاها، این دعای شریفی است که به واسطه محمد بن عثمان که فرزند عثمان بن سعید بود، از طرف حضرت بقیّه‌الله ارواحنا فداه به دست او رسید که شیعیان این دعا را در ماه رجب بخوانند: **«اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْئَلُكَ بِمَعَانِیْ جَمِیْعٍ مَا یَدْعُوْكَ بِهٖ وَ لَاَءِ اَمْرِهٖ»** که بسیار دعای عجیبی است و مرحوم آقا یادمان هست که ایشان، بعضی از لیالی رجب، در بعضی از سالها این دعا را شرح می‌کردند. متأسفانه یکی از مطالب مأسفہ‌ای که برای ما بود، این است که شرح این دعا از مرحوم آقا، در دست نیست و بسیار مضامین عجیبی دارد و اگر خداوند توفیق عنایت کند به فردی و انکشاف حقائق توحیدی و معانی این دعا برای او بشود، خواهد فهمید که چه اسراری را حضرت بقیّه‌الله ارواحنا فداه، ایشان در این دعا بیان کردند و خواندن این دعا در هر روز ماه رجب بسیار مؤکد است. این یکی از آن ادعیه‌ای است که حتماً باید در ماه رجب هر روز خوانده بشود. یکی از آن ادعیه: **«اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِیْ اَشْهَدُنَا مَشْهَدَ اَوْلِیَآئِهٖ»** هست که داریم در هر جایی که هستیم و مکان متبرکی هست، فرض کنید که کسی در مشهد است، خب آنجا در خدمت حضرت علی بن موسی الرضا، اینجا در قم است، خدمت حضرت فاطمه معصومه سلام الله علیها، یا اینکه در حضرت عبدالعظیم است؛ در هر صورت اگر هم نبود، این منافاتی ندارد به اینکه

انسان، این دعا را بخواند این هم بسیار دعای مؤکدی است که در مفاتیح این دعا ذکر شده است. دعا‌های دیگری که در مفاتیح هست اینها هم که در خصوص ماه رجب هست، تمام آنها صحیح است و صحیح السند است و مثل این فرض کنید یا مَنْ أَرْجُوهُ لِكُلِّ خَيْرٍ وَ آمَنْ سَخَطُهُ عِنْدَ كُلِّ شَرٍّ که بعد از نماز مستحب است، یا مانند دعا‌های دیگر که دعای حضرت سجاد در آنجا است «یا مَنْ يَمْلِكُ حَوَائِجَ السَّائِلِينَ» که این هم بسیار دعای عالیة المضامینی است. اینها هم چنانچه انسان در اوقات مختلف

ببینید، دعا را خوب نیست انسان یکدفعه یک دعائی را بخواند از اول فرض کنید چند تا را با هم، بهتر این است که فرض کنید که انسان در موقع صبح یک دعا بخواند، بین نماز ظهر و عصر یک دعا بخواند، موقع نماز مغرب و عشاء یک دعا بخواند، قبل از غروب یکی بخواند. با هم خواندن اینها، مرجوح است، بلکه جدا، جدا، انسان بخواند. این تأثیرات عجیبی برای انسان دارد. از جمله مطالبی که توصیه می‌شد سابق و به عنوان یک دستور کلی و عمومی داده می‌شد و آنچه بود که مرحوم قاضی ایشان نسبت به شاگردانشان، این مطالب را می‌فرمودند و در ماه رجب و شعبان و رمضان، این سه ماه است که رفقا لابد از این مسائل اطلاع دارند و اینها بسیار مؤکد است. حضور قلب در این سه ماه، خصوصاً در ماه رجب بسیار مؤکد است. مراقبه بسیار مؤکد است. انسان کلامش، فعلش و خطورات خودش را از تعارض با نفس اماره برحذر بدارد و برکنار بدارد و خلاصه سفره‌ای است که خداوند در اینجا پهن کرده تا اینکه انسان چقدر بتواند استفاده کند. واقعاً اگر ما ببینیم که چه بسیار افرادی بودند در زمان گذشته که اینها آرزو داشتند که خداوند به آنها توفیق می‌داد و می‌توانستند از این نعمت بهره‌مند بشوند ولی الآن دستشان خالی است. خداوند الآن به ما این توفیق را داده و حیات به ما داده تا اینکه ببینیم به چه نحو می‌توانیم این نعمت خدا را شاکر باشیم.

یکی از مسائلی که خیلی مؤکد است در این ماه، و همینطور در ماه شعبان و ماه رمضان، این ذکر مدامی است که انسان آن ذکر مدام را دارد. ذکر مدام آن ذکر است که عدد ندارد و انسان بدون عدد می‌تواند آن ذکر را بگوید. این ذکر، ذکر مدام بهش می‌گویند؛ جزء اذکار عددیه نیست و اشکالی هم ندارد برای شخصی که بگوید. مثل ذکر لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ. همینطور به نحو مدام انسان آن ذکر را بگوید. دارد راه می‌رود لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ بگوید. نشسته است، آرام بدون اینکه حتی کسی هم بفهمد یا مثلاً دهان او حرکتی داشته باشد، ذکر لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ بگوید. این خیلی مناسب است. یکی از آن اذکار، ذکر یونسیه است که ... لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ

الظَّالِمِينَ ﴿الأنبياء، 87﴾ است که توصیه شده که بدون عدد. اگر کسی می‌تواند صد مرتبه مثلاً بگوید بین الطلوعین. اگر یکی می‌تواند، دویست مرتبه بگوید. این ذکر یونسیه بسیار مهم است منتهی بدون عدد؛ پنجاه مرتبه، هفتاد مرتبه، صد مرتبه، صد و پنجاه مرتبه، هر کسی به آن مقداری که خسته نشود و خیلی از بزرگان تأکید کردند و خود حقیر از مرحوم آقای حداد - رضوان الله علیه - شنیدم که ایشان می‌فرمودند که: گنج‌هایی

در این ذکر یونسیه نهفته است و اگر شخصی مداومت داشته باشد، خداوند او را به یک نعمات خیلی بزرگی او را می‌رساند. این هم یکی از آن مواردی است که برای خصوص ماه رجب و شعبان و رمضان توصیه شده.

مطالب دیگر که طبعاً دوستان و رفقا اطلاع دارند مانند ادعیه‌ای که در ماه شعبان است یا اینکه ماه رمضان است. نوافل ماه رمضان که حالا اینها بعد است. اما آنچه که برای ماه رجب خیلی نسبت به او تأکید شده این مطالبی بود که عرض شد. اضافه بر آن، زیارت مشاهد مشرفه، مثلاً افرادی که در طهران هستند، حضرت عبدالعظیم سلام الله علیه، این بسیار مغتنم است و خیلی مهم است. در روایت از امام علی النقی علیه السلام، امام هادی داریم که فرمودند: **مَنْ زَارَ عَبْدِ الْعَظِيمِ بِرِي كَمَنْ زَارَ الْحُسَيْنَ بِكربلاء** «کسی که حضرت عبدالعظیم را در ری زیارت کند، مثل اینکه سیدالشهداء را زیارت کرده.» یا اینکه اگر در هر شهری امامزاده‌ای هست، امامزاده صحیح‌السند و معتمد و موثق، انسان می‌تواند که آنجا برود و از فیوضات آنجا بهره‌مند بشود. زیارت مشاهد مشرفه، این یکی از دستوراتی است که مرحوم قاضی - رضوان الله علیه - و به تبع آنها بزرگان دیگر، خیلی دستور می‌دادند به دوستانشان و به شاگردانشان و به رفقایشان. یکی از آن مسائل زیارت اهل قبور است که بسیار مؤثر است. البته نه اینکه هر روز انسان برود، اقلأ هفته‌ای یکبار انسان برود. عیادت مرضا است. صله رحم است و رفت و آمد به برادران روحانی است، اخلاء روحانی و برادران ایمانی، رفت و آمد کردن، این خیلی مؤکد است و تأثیر بسزایی در انبساط و رفع قبض دارد این به اصطلاح مسأله. اینها مسائلی بود که چون ماه رجب نزدیک است، من خواستم این مطالب را خدمت رفقا عرض کنم.

إنشاء الله خداوند به همه ما توفیق بدهد که بتوانیم هر چه بیشتر از آن فیوضاتی که خداوند برای بندگان در این ماههای متبرکه ارزانی داشته است به احسن وجه و اکمل، ما بهره‌مند بشویم.

اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ